

۳ روایت از گروه‌های مردمی که از چاردیواری خانه بیرون آمده‌اند تا همپای کادر بیمارستان با کرونا مبارزه کنند

ویروس گشایان



روزی که ویروس کرونا وارد کشور شد، بعضی‌ها زانوی غم بغل گرفتند، خیلی‌ها از زیرساخت‌های بد درمانی و نبود ماسک و مواد ضدعفونی‌کننده نالیدند. خیلی زود اما شرایط به شکل دیگری تغییر کرد. زنان و دختران، چرخ‌های خیاطی خود را از کمد درآوردند و شروع کردند به دوخت و دوز ماسک، مردان هم دست به کار شدند و با الکل و وایتکس، مواد ضدعفونی‌کننده ساختند. حالا دیگر نه جنس، سن، شهر و نژاد مهم نبود، آنچه که اهمیت داشت، از بین بردن دشمن مشترک، یعنی ویروس تاج‌دار کوچک بود. همین شد که کارخانه‌ها تغییر کاربری دادند و حتی مساجد و خانه‌ها به محل کمک‌رسانی تبدیل شدند. کسانی که شاید تا دیروز، زندگی ساده و آرام خود را داشتند، اما حق شهروندی و وظیفه انسانی، آنها را به میدان نبرد و مبارزه گشایان. روایت‌های زیر نمونه‌هایی از زندگی آدم‌هایی هستند که از چاردیواری خانه‌هایشان بیرون آمده‌اند تا به جنگ ویروس کرونا بروند.

لیلا شوقی

روزنامه نگار

حال و هوای پشت جبهه

کارگاه تولید ماسک و روپوش

شهر: دامغان

فاطمه حیدری‌هایی معلم است. ۲۹ سال دارد و فوق‌لیسانس هوش مصنوعی‌اش را چند سالی می‌شود که گرفته. رشته تحصیلی‌اش هیچ ربطی به ماسک و لباس بیمارستان و پزشکی ندارد. شغلش هم همین‌طور. سال‌ها معلم کامپیوتر بوده و امسال در سمت کارشناس فرهنگی در کانون امام خمینی دامغان کار کرده. آنجا مشغول برگزاری کلاس فرهنگی و هنری برای دانش‌آموزان بوده تا روزهای آخر بهمن که با اعلام خبر ورود ویروس کرونا تمام برنامه‌ها لغو شده. فاطمه می‌توانست برود خانه‌شان و از روزهای تعطیلی‌اش استفاده کند. با بچه‌هایش بازی کند، برایشان کتاب بخواند، شیرینی‌های مختلف بپزد و کارهایی را انجام بدهد که در حالت عادی وقتی برای آن نداشته. اما دغدغه‌های اجتماعی‌اش اجازه نداد تا خانه‌نشین شود. خواهرش پرستار بیمارستان بود و از وضعیت آنجا خبر داشت. اخبار رسمی را هم دنبال می‌کرد و می‌دید که استان سمنان به نسبت جمعیتش از همان روزهای اول جزو درگیرترین استان‌هاست. فاطمه نمی‌توانست نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشد. به خاطر همین با مدیر کانون صحبت کرد تا از ظرفیت محیط کارشان برای تولید ماسک استفاده کند. خودش می‌گوید اگر همراهی‌های خانم عطایی، مدیر مجموعه نبود، نمی‌توانستند این کار را شروع کنند. اولین مشکل سرراششان تهیه تجهیزات، مواد اولیه و نیروی انسانی بود که با کمک مردم حل شد. «با اعلام آمادگی بسیج فرهنگیان و حضور خواهران جهادگر بخشی از نیروی انسانی و مواد اولیه آماده شد. مانده بود چرخ خیاطی، بخشی از چرخ‌ها را در کانون داشتیم که با تعمیرات آماده استفاده شد. در فضای مجازی هم اعلام کردیم و تعدادی چرخ دیگر را از خانه فامیل‌ها و دوستان تهیه کردیم. حتی بعضی از این خیرین نوعروسانی بودند که با کمال میل جهیزیه‌شان را در اختیار ما قرار دادند.»

خوان بعدی آماده کردن فضای کار بود. بخشی از سالن همایش‌ها



تا بتوانیم نیاز بیمارستان شهر را تامین کنیم. تا به حال صد دست لباس تحویل بیمارستان شده است.»

در ظاهر فقط چرخ خیاطی‌ها و زنانی که پشت آن نشسته‌اند دیده می‌شود. اما زنجیره‌ای از افراد پای کار ایستاده‌اند تا چنین کارهایی نهایی شود. خانم معلم در طول مصاحبه دائماً از افراد و خیرینی نام می‌برد که در این مسیر کمک کرده‌اند. از مدیر هنرستانی که دستگاه پرس به آنها قرض داده. از دندانپزشکی که برای استریل کردن ماسک‌ها بهشان کمک کرده و خیرینی که هر موقعی نیاز بوده کمک کرده‌اند. یک دسته دیگر از کسانی که در این زنجیره دیده نمی‌شوند خانواده این افراد هستند، چراکه چنین کارهای پرفشاری روند زندگی شخصی را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. فاطمه و همسرش هر دو مشغول کار هستند و به نوبت از بچه‌هایشان نگهداری می‌کنند. بقیه افراد گروه‌شان هم کم و بیش شرایط مشابهی دارند. در یک ماه گذشته در حالی که همه مراکز آموزشی و اداره‌ها تعطیلات بودند فاطمه و دوستانش مشغول کار بودند. با جمعه و شنبه و تعطیل رسمی کاری نداشتند. روزها و شب‌های زیادی زنان و مردانی در اینجا کار کرده‌اند تا باری از دوش پرسنل بیمارستان برداشته شود. آنها یکی از کارگاه‌های شهر دامغان بودند. این روزها هزاران روایت مشابه روایت فاطمه را در هر کدام از شهرها می‌توان پیدا کرد. آدم‌هایی که از پول، وقت و سلامتی‌شان هزینه می‌کنند تا زودتر به روزهای روشن برسیم.

را با رعایت موارد بهداشتی و ضدعفونی کردن محیط و تهیه دستورالعمل‌های بهداشتی آماده کردند. همزمان با میلاد امام‌علی در ۱۸ اسفند دوخت ماسک‌های بهداشتی آغاز شد. روزانه ۳۰۰ تا ۵۰۰ ماسک در کارگاهشان تولید شد. روزهای اول این ماسک‌ها بین مردم نیازمند پخش شد. همزمان کارگاه‌های مستقل دیگری تشکیل شد و خواهران جهادی در جای دیگری مشغول به کار شدند و نیروهای مردمی از هر قشر و دسته‌ای و با هر اعتقادی جذب کارگاه ما شدند. بعضی از این زنان مادر بودند و بعضی دختران جوان. بعضی‌هایشان از دوستان قدیمی بودند و پیوند دوستی و آشنایی با بعضی‌های دیگر هم همان‌جا شکل گرفت. برای فاطمه بخش مهم کار جدای از تامین نیاز شهر همین پیوندهای عاطفی و انسانی است. همین که آدم‌ها با همه تفاوت‌هایشان اینجا دور میزهای چرخ خیاطی جمع شده‌اند و برای یک هدف مشترک تلاش می‌کنند. «این اتفاق باعث شد من و هم نسلی‌هایم که جنگ را درک نکردیم گوشه‌ای از آن روایت‌ها را خودمان تجربه کنیم. درست مثل زنانی که پشت جبهه‌ها کار می‌کردند.»

رفته رفته با ایجاد نیازهای جدید و کمبود لباس‌های مخصوص برای کادر درمانی به سمت دوخت این لباس‌ها رفتند. در این بین آشنایی مدیر کانون با یک خبر و خیاط ماهر کار را آسان‌تر کرد. «این خیاط الگوی لباس‌ها را طراحی و پارچه‌های برش خورده را آماده می‌کرد. بعد به خیاط‌های مردمی نحوه دوخت این لباس‌ها را آموزش داد